

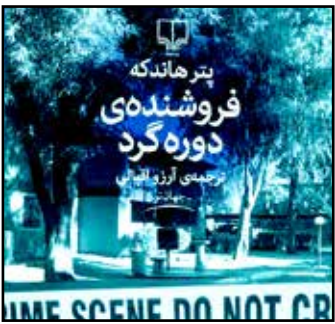
معرفی کتاب

نقد عقل فرهنگی



کتاب نقد عقل فرهنگی به تألیف امیر هوشنگ افتخاری‌راد که نشر چشمه منتشر کرده است، برآمده از سنت اندیشه انتقادی است؛ سنتی که پس از هگل و مارکس، در قرن بیستم به مهم‌ترین منتقد فرهنگی نظام سرمایه‌داری و فرهنگ بورژوازی مبدل شده است. روش کتاب «دیالکتیک منفی» است. دیالکتیکی که قصد اندیشه‌ورزی درباره «موقعیت واقعا موجود» را دارد. از سوی دیگر، نقد عقل فرهنگی تلاشی است برای تأمل در باب شهر مدرن یا مدرنیته شهری؛ مدرنیته‌ای که تجربه آن از هولناک‌ترین تجربیات انسان بوده است و اکنون فقط حیات برهنه‌ای برای او باقی گذاشته است. سطح ظاهری کتاب، تأمل پیرامون وضع موجود، زندگی روزمره و مدرنیته است. در لایه‌های زیرین و در دو سطح نظری، ابتدا با نقد جدی آدورنو، بنیامین و آگامبن بر فرهنگ مدرن و در سطح دوم که نقد مدرنیته شهری است، با بودلر، برکسون، بنیامین و لوفر مواجه هستیم از همین رو است که مقدمه مؤلف به تبیین طول نظری کتاب می‌پردازد. در بخش نقد ایدئولوژی بدن، حیات برهنه انسان در عصر مدرن واکاوی می‌شود؛ بدنی که دیگر صرفاً یک بدن نیست، زیرا از شدت درازی، به مقوله پیش‌پالافته‌ای تبدیل شده؛ قلب، مغز، خون، چهره و دیگر اعضای حیاتی انسان تبدیل به ابزارهای صرف سیستمی شده بخش کاتدهای فکر، بر دقایق زندگی انسان در عصر مدرن تأمل می‌شود و مفاهیم اساسی‌ای که این حیات برهنه را تشکیل می‌دهد مانند بی‌خواهی، بت‌وارگی کالا، خستگی، قانون، و خشونت، خانه و سرطان و در نهایت رنج و خودکشی مرگ، بررسی می‌شود. در بخش ایماژهای مونتاژشده، همراه شهروند شهر مدرن می‌شویم و درمی‌یابیم که مدرنیته شهری جایی باقی نگذاشته و همه فضاها، از پیاده‌رو تا آسمان و زمین و حتا فضای سبز شهری و در نهایت خانه شهروندان را اشغال کرده است.

فروشنده دوره گرد

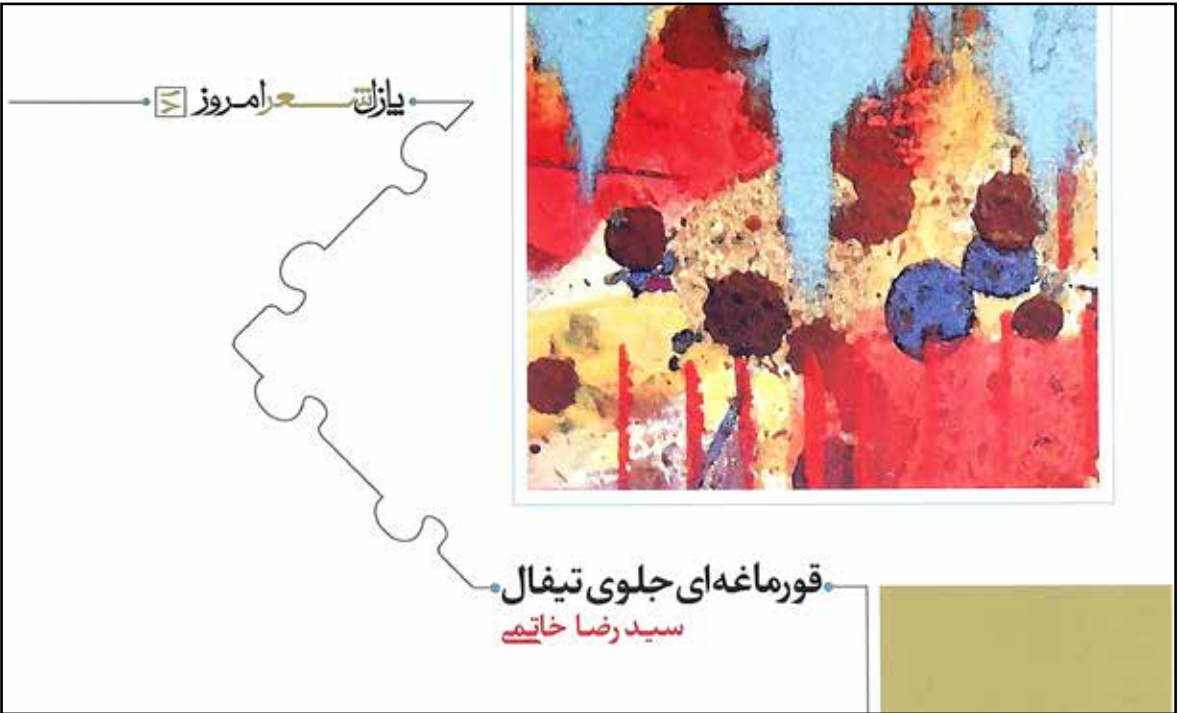


کتاب فروشنده دوره‌گرد از پتر هاندکه با ترجمه آرزو اقبالی را نشر چشمه به چاپ رسانده است. پتر هاندکه یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان ادبیات آلمانی زبان است. این نویسنده اثریشی و برنده جایزه فرانتس کافکا را یکی از آوانگارهای بزرگ ادبیات آلمانی زبان می‌داندند و رمان هایش هم در ساختار، هم در انتخاب موضوع از تازگی برخور دارند. هاندکه رمان فروشنده دوره گرد را سال ۱۹۶۷ منتشر کرد، رمانی که بر اساس قواعد ژانر پلیسی و در استقبال از آثار ریموند چندلر نوشته شده‌امافراتر از ژانر متاکور حرکت می‌کند.

رمان داستان یک فروشنده است که شاهد جنایت است، مردی که می‌تواند ببیند و برای همین در هر لحظه و تکه‌ای از متن مخاطب با رازها و رمزهایی که او به آن‌ها اشاره می‌کند همراه می‌شود مگر کلید حل معما را بیابد. یک رمان درخشان و البته مهیج که قرار است خواننده خود را غافلگیر کند. هاندکه نویسنده فیلم‌نامه مشهور برلین زیر بال فرشتگان است. هاندکه در زمینه فاشیسم نیز مطالعات و آثار مهمی دارد که جوایز معتبری را هم دریافت کرده است.

نقدی بی‌پرده بر چاپ «قورماغه‌ای روی تیفال» سیدرضا خاتمی

سرودن شعر «تخم مرغی با طعم شامپوی سیر»



اشعاری در دوره عباسیان با حضور و همت علمای ایرانی سروده و به دوره جاهلیت نسبت داده شدند تا اعراب پیش از اسلام را روی نقشه تمدن جهان قرار دهند. بنابراین قدرت زبانی که شعر، ادبیات آن را یک تنه به دوش می‌کشید و حتی قدیمی‌ترین رمانس جهان، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی شناخته شده است که منظوم است، ادبیات و به‌خصوص شعر فارسی را در مرتبه‌ای ورای ادب جهان متمدن قرار می‌دهد تا آن‌جا که هنوز شاهنامه فردوسی پنجمین کتاب پرفروش جهان است و خیام و حافظ و مولانا وجه‌ای جهانی دارند که کسانی چون گوته از آن‌ها تأثیر گرفته‌اند. با چنین پیشینه‌ای از شعر کهن و چهره بزرگی چون نیما یوشیج در شعر نو و مشقت‌هایی که در این ورطه کشید و زاده شدن شاعران بزرگی چون مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد و احمد شاملو و بداله رویایی و دیگران در عرصه شعر مدرن فارسی، امروزه با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که بر موجی سواراند و در آشفته بازار چاپ کتاب می‌تازند.

شعر سپید تنها یک سیب سرخ داشت
از شعرزدان و مقلدان بی‌مایه از شعر سپید شاملو که همگی در حد

خزعبلات باقی ماندند و درخت شعر سپید اگر یک سیب سرخ داشت، تنها شاملو آن را چید و خورد، که بگذریم، عده‌ای گویا آگاهانه شعر فارسی را به ورطه سقوط کشانده‌اند و هر روز به لطف ناشران بر تعدادشان افزوده می‌شود. چندی پیش مجموعه‌ای به‌اصطلاح شعر از سیدرضا خاتمی به چاپ رسید که حیرت را حتی در جامعه دور از کتاب و شعر برانگیخت، چه رسد به بانیان جگر سوخته شعر امروز. این مجموعه با نام «قورماغه‌ای روی تیفال» به چاپ رسید. نوعی از دنباله‌روی کور کورانه است از شعر آیزورد یا به نوعی شعر بی‌قیدی که شاید بتوان چالز بوکوفسکی را نماینده آن دانست، شعر اگر چه افسار گسیخته است و پیوندش را با شعر پیش از خود قطع می‌کند، اما به هیچ روی خالی از محتوا نیست. تصویر دارد و قصه می‌گوید. البته باید گفت که آن هم متعلق به فرهنگ دیگری است، با این حال دارای محتوای غنی و ساختارمند است که مبحثی جداگانه را می‌طلبد. اما آنچه در مجموعه سیدرضا خاتمی می‌خوانیم نه محتوا دارد، نه وزن، نه تخیل، از واژگان غنی تهی است و نمی‌تواند حتی در لحظه مخاطب را درگیر خودش کند، مگر این که

آنچه در مجموعه سیدرضا خاتمی می‌خوانیم نه محتوا دارد، نه وزن، نه تخیل، از واژگان غنی تهی است و نمی‌تواند حتی در لحظه مخاطب را درگیر خودش کند، مگر این که در لحظه، دود از کله مخاطب بلند کند

در لحظه، دود از کله مخاطب بلند کند: «که چه شد که کار شعر به این‌جا کشید؟» بلی‌اروهی در حال سقوط و ایستال که نه تنها در سقوط خودشان بسیار عجول‌اند که در از ریشه زدن گنجینه شعر فارسی و انتقال آن به آیندگان، نقش اول را بازی می‌کنند. می‌پرسید چرا؟ باید بگوییم که این شاعر با حمایت ناشر توانسته بافته‌هایی به اسم مجموعه شعر را وارد بازار کتاب کرده، توجه جامعه را به خود معطوف کند. ناشری که می‌توانست با گزینشی درست و عادلانه و نخبه‌گرا، استعداد کشف کند، روی آن سرمایه‌گذاری کند و با حمایت او، آینده‌ای پر تلاش و مملو از امید را برای شاعری نوپا رقم بزند، در

اقدامی شگفت‌انگیز دست به چاپ چنین سطرهایی می‌زند: «زنم در حمام شامپوی تخم‌مرغی می‌زند/ من شامپوی سیر می‌زنم/ اما زنم که از حمام می‌آید بوی تخم‌مرغ نمی‌دهد و من هم بوی سیر نمی‌دهم» یا در بخشی دیگر می‌خوانیم؛ «توی راه خونه‌ت/ یه پسر بچه زشت کچل/ از ماشین باباش/ بزبون رو برات در می‌آره/ به جای یه دختر بچه خوشگل/ با موهای دم موشی/ پشت چراغ قرمز»

«گشاد گشاد/ راه می‌روم در پیاده‌روی خلوت/ سوت می‌زنم/ و لگد می‌زنم/ به قله سنجی تا شاید تکونی بده به خودش/ اسری بز نه به چندتا خیابون/ اون‌ور تر مثل من» این‌ها که خواندیم، نه شعر، که کاریکاتور دفرمه‌ای از واگویی‌های کسالت‌بار است و حتی نمی‌توان ادعای ای‌زورد و معنادر معنایی را پذیرفت، البته اگر چنین ادعایی باشد.

ابتدایی از جنس پنجاه کیلو آلبالو»
پرسش مهم این است که ناشر با چه اطمینانی روی چنین ابتدایی سرمایه‌گذاری کرده است؟ آیا از فروش چنین بافته‌هایی مطمئن بوده است؟ واگر مطمئن بوده، کجای این جامعه را باید کویید و دید که درد کجاست تا بهفهمیم درمان چیست؟ آیا باید گفت که جامعه ایرانی چنان سطحی‌شده که نه تنها شعر را نمی‌فهمد، نه تنها کتاب نمی‌خواند، بلکه همان اندک هزینه برای سبید کتابش را خرج چنین ابتدایی می‌کند؟ آیا روان‌کاوی جامعه‌ای چنین باعث شده تا نیما حقیقی هم در مقام کارگردان، فیلم بی‌سر و ته «پنجاه کیلو آلبالو» که معرف حضور خواننده پیگیر هنر و ادبیات هست، را بسازد و در اظهار نظری بگوید: «می‌خواستیم فیلمی پر فروش برای عوام سطحی بسازم و ساختم». این که کسی می‌داند فیلمی بی‌محتوا ساخته و در ضمن می‌داند که می‌تواند عده زیادی را به سینماها بکشاند و گیشه‌اش بفروشد و میلیاردری فیلمی را اکران کند، از چه دیدگاهی نشأت می‌گیرد؟ آیا ناشر هم چنین